

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۴۱

## سوره انعام

### مقدمه

از سوره‌های مکی و دارای ۱۶۵ آیه می‌باشد

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه ۱۴۳

## سوره انعام

### سوره مبارزه با انواع شرک و بت پرستی

گفته می‌شود این سوره شصت و نهمین سوره‌ای است که در مکه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردید، ولی در چند آیه از آن گفتگو است که بعضی معتقدند این چند آیه در مدینه نازل شده است، اما از روایاتی که از طریق اهل بیت به ما رسیده استفاده می‌شود که یکی از امتیازات این سوره آن است که تمام آیاتش یکجا نازل شده است و بنابراین همه آن مکی خواهد بود. هدف اساسی این سوره، همانند سایر سوره‌های مکی، دعوت به اصول سه گانه توحید و نبوت و معاد است، ولی بیش از همه روی مساله یگانه پرستی و مبارزه با شرک و بت پرستی دور می‌زند، به طوری که در قسمت مهمی از آیات این سوره روی سخن به مشرکان و بت پرستان است، و به همین مناسبت گاهی رشته بحث به اعمال و کردار و بدعت‌های مشرکان می‌کشد. در هر صورت تدبر و اندیشه در آیات این سوره که آمیخته با استدلال‌ات زنده و روشنی است، روح توحید و خدا پرستی را در انسان زنده کرده، و پایه‌های شرک را ویران می‌سازد، و شاید به خاطر همین بهم پیوستگی معنوی و اولویت مساله توحید بر سایر مسائل بوده که همه آیات آن یکجا نازل گردیده است. و نیز به خاطر همین موضوع است که در روایاتی که پیرامون فضیلت این سوره نازل شده کرارا می‌خوانیم سوره انعام را هفتاد هزار فرشته، به هنگام نزول بدرقه کردند، و کسی که آن را بخواند (و در پرتو آن روح و جان‌ش از سرچشمه توحید سیراب گردد) تمام آن فرشتگان برای او آمرزش می‌طلبند! دقت در آیات این سوره می‌تواند روح نفاق و پراکندگی را از میان مسلمانان برچیند،

گوشه‌ها را شنوا، و چشم‌ها را بینا و دل‌ها را دانا سازد. ولی عجیب این است که بعضی از این سوره، تنها به خواندن الفاظ آن قناعت می‌کنند، و جلسات عریض و طویلی برای ختم انعام و حل مشکلات شخصی و خصوصی خود با تشریفات ویژه‌ای تشکیل می‌دهند که بنام جلسات ختم انعام نامیده می‌شود، مسلماً اگر در این جلسات به محتوای سوره دقت شود، نه تنها مشکلات شخصی، مشکلات عمومی مسلمانان نیز حل خواهد شد، اما افسوس که بسیاری از مردم به قرآن به عنوان یک سلسله‌واراد که دارای خواص مرموز و ناشناخته است می‌نگرند و جز به خواندن الفاظ آن نمی‌اندیشند، درحالی که قرآن سراسر درس است و مکتب، برنامه است و بیداری، رسالت است و آگاهی.

آیه ۱-۲

آیه و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق السموت و الارض و جعل الظلمت و النور ثم الذين كفروا  
بربهم يعدلون ۱

هو الذي خلقكم من طين ثم قضى اءجلا و اءجل مسمى عنده ثم اءنتم تموتون ۲  
ترجمه :

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - ستایش برای خداوندی است که آسمانها و زمین را آفرید و ظلمتها و نور را ایجاد کرد، اما کافران برای پروردگار خود شریک و شبیه قرار می‌دهند (با اینکه دلایل توحید و یگانگی او در آفرینش جهان آشکاراست).

۲ - او کسی است که شما را از گل آفرید سپس مدتی مقرر داشت (تا انسان تکامل یابد)

و اجل حتمی نزد او است (و او از آن آگاه است) با این همه شما (مشرکان در توحید و یگانگی یا قدرت او) تردید می‌کنید.

تفسیر:

این سوره با حمد و ستایش پروردگار آغاز شده است. نخست از طریق آفرینش عالم کبیر (آسمان و زمین) و نظامات آنها، و سپس از

طریق آفرینش عالم صغیر یعنی انسان، مردم را متوجه اصل توحید می‌سازد و ابتدا می‌گوید: حمد و سپاس برای خدائی است که آسمانها و زمین را آفرید (الحمد لله الذی خلق السماوات والارض).

خداوندی که مبدء نور و ظلمت و بر خلاف عقیده دوگانه پرستان، آفریننده همه چیز است (و جعل الظلمات و النور).

اما مشرکان و کافران به جای اینکه از این نظام واحد درس توحید بیاموزند برای پروردگار خود شریک و شبیه می‌سازند (ثم الذین کفروا برهم یعدلون) قابل توجه اینکه عقیده مشرکان را با کلمه ثم که در لغت عرب برای ترتیب با فاصله است ذکر کرده و این نشان می‌دهد که در آغاز، توحید به عنوان یک فطری و عقیده عمومی و همگانی بشر بوده است و شرک بعدا به صورت یک انحراف از این اصل فطری به وجود آمده.

اما در اینکه چرا درباره آفرینش زمین و آسمان، کلمه خلق به کار رفته، و در مورد نور و ظلمت کلمه جعل مفسران، سخنان گوناگونی دارند، ولی آنچه نزدیکتر به ذهن می‌رسد این است که خلقت درباره اصل وجود چیزی است و جعل درباره خواص و آثار و کیفیاتی است که به دنبال آنها وجود پیدا می‌کند و از آنجا که نور و ظلمت جنبه تبعی دارد از آن تعبیر به جعل شده است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۴۶

جالب توجه اینکه در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر این آیه چنین نقل شده است که فرمود: این آیه در حقیقت به سه طایفه از منحرفان پاسخ می‌گوید، اول به مادیها که جهان را ازلی می‌پنداشتند و منکر خلق و آفرینش بودند، دوم به دوگانه پرستانی که نور و ظلمت را دو مبدء مستقل می‌دانستند، سوم رد بر مشرکان عرب که برای خدا شریک و شبیه قائل بودند.

#### آیا ظلمت از مخلوقات است؟

از آیه بالا استفاده می‌شود، همانطور که نور مخلوق خداوند است، ظلمت هم آفریده او است، در حالی که معروف در میان فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی این است که ظلمت چیزی جز عدم نور نیست، و این را می‌دانیم که نام مخلوق بر معدوم نمی‌توان گذاشت، بنابراین چگونه آیه مورد بحث، ظلمت را جزء مخلوقات خداوند بشمار آورده است؟! در پاسخ این ایراد می‌توان گفت: اولاً ظلمت همیشه به معنای ظلمت مطلق نیست، بلکه ظلمت غالباً به معنای نور بسیار کم و ضعیف در برابر نور فراوان و قوی بکار می‌رود، مثلاً همه

می‌گوئیم شب ظلمانی با اینکه مسلم است، در شب، ظلمت مطلق نیست، بلکه همواره ظلمت شب آمیخته با نور کم رنگ ستارگان یا منابع دیگر نور می‌باشد، بنابراین مفهوم آیه این می‌شود که خداوند برای شما روشنی روز و تاریکی شب که یکی نور قوی و دیگری نور بسیار ضعیف است، قرار داد و بدیهی است که ظلمت به این معنی از مخلوقات خدا است.

و ثانیاً درست است که ظلمت مطلق یک امر عدمی است، اما امر عدمی هنگامی که در شرائط خاصی واقع شود، حتماً از یک امر وجودی سرچشمه می‌گیرد یعنی کسی که ظلمت مطلق را در شرائط خاصی برای اهداف معینی بوجود می‌آورد

---

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۴۷

حتماً باید از وسائل وجودی استفاده کند، مثلاً ما می‌خواهیم در لحظه معینی اطاق را برای ظاهر کردن عکسی تاریک کنیم ناچاریم جلوی نور را بگیریم تا ظلمت در این لحظه معین بوجود آید، چنین ظلمتی مخلوق است (مخلوق بالتبع).

و به اصطلاح عدم مطلق گرچه مخلوق نیست، اما عدم خاص سهمی از وجود دارد و مخلوق می‌باشد.

#### نور رمز وحدت و ظلمت رمز پراکندگی است

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که در آیات قرآن، نور با صیغه مفرد آورده شده و ظلمت به صورت جمع (ظلمات).

ممکن است این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت باشد که ظلمت (اعم از حسی و معنوی) همواره سرچشمه پراکندگیها و جدائیها و دورافتادنها است، در صورتی که نور رمز وحدت و اجتماع می‌باشد.

بسیار با چشم خود دیده‌ایم که در یک شب تابستانی، چراغی در وسط حیاط یا بیابان روشن می‌کنیم، در مدت کوتاهی همه گونه حشرات گرد آن جمع می‌شوند و در واقع مجمعی از زندگی را در اشکال متنوع تشکیل می‌دهند، اما هنگامی که آن را خاموش کنیم هر کدام به طرفی می‌روند و پراکنده می‌گردند، در مسائل معنوی و اجتماعی نیز همین‌گونه است، نور علم و قرآن و ایمان مایه وحدت، و ظلمت جهل و کفر و نفاق موجب پراکندگی است.

گفتیم این سوره برای تحکیم پایه‌های خداپرستی و توحید در دل‌هانش انسان را متوجه عالم کبیر می‌سازد، و در آیه بعد توجه به عالم صغیر یعنی

انسان می‌دهد و در این مورد به شگفت‌انگیزترین مساله یعنی آفرینش او از خاک و گل اشاره کرده می‌فرماید: او است خدائی که شما را از گل آفرید

---

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۴۸

(هو الذی خلقکم من طین).

درست است که آفرینش ما از پدران و مادرانمان بوده است، نه از خاک ولی چون آفرینش انسان نخستین از خاک و گل بوده است، درست است که به ما نیز چنین خطابی بشود.

سپس به مراحل تکاملی عمر انسان اشاره کرده می‌گوید: پس از آن مدتی را مقرر ساخت که در این مدت انسان در روی زمین پرورش و تکامل پیدا کند (ثم قضی اجلا).

اجل در اصل به معنی مدت معین است، و قضاء اجل به معنی تعیین مدت و یا به آخر رساندن مدت است، اما بسیار میشود، که به آخرین فرصت نیز اجل گفته می‌شود، مثلا می‌گویند اجل دین فرا رسیده است یعنی آخرین موقع پرداخت بدهی رسیده است، و اینکه به فرا رسیدن مرگ نیز اجل می‌گویند به خاطر این است که آخرین لحظه عمر انسان در آن موقع است. سپس برای تکمیل این بحث می‌گوید: اجل مسمی در نزد خدا است (واجل مسمی عنده).

و بعد می‌گوید شما افراد مشرک درباره آفرینندهای که انسان را از این اصل بی ارزش یعنی گل آفریده و از این مراحل حیرت انگیز و حیرت‌زا گذرانده است شک و تردید به خود راه می‌دهید، موجودات بی‌ارزشی همچون بته‌ها را در ردیف او قرار داده، یا در قدرت پروردگار بر رستاخیزو زنده کردن مردگان شک و تردید دارید.

(ثم انتم تمترون).

اجل مسمی چیست؟

شک نیست که کلمه اجل مسمی و اجلا در آیه به دو معنی است و اینکه بعضی هر دو را به یک معنی گرفته‌اند با تکرار کلمه اجل مخصوصا با ذکر قید

---

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۴۹

مسمی در دفعه دوم به هیچوجه سازگار نیست. لذا مفسران درباره تفاوت این دو، بحثها کرده‌اند اما از آنچه بقرینه سایر آیات

قرآن و همچنین روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهمالسلام) به ما رسیده استفاده می‌شود تفاوت این دو در آن است که اجل به تنهایی به معنی عمر و وقت و مدت غیر حتمی، و اجل مسمی به معنی عمر و مدت حتمی است، و به عبارت دیگر اجل مسمی مرگ طبیعی و اجل مرگ زودرس است.

**توضیح اینکه:** بسیاری از موجودات از نظر ساختمان طبیعی و ذاتی استعداد و قابلیت بقاء برای مدتی طولانی دارند، ولی در اثناء این مدت ممکن است موانعی ایجاد شود که آنها را از رسیدن به حد اکثر عمر طبیعی بازدارد، مثلاً یک چراغ نفت سوز با توجه به مخزن نفت آن، ممکن است مثلاً بیست ساعت استعداد روشنائی داشته باشد، اما وزش یک باد شدید و ریزش باران و یا عدم مراقبت از آن سبب می‌شود که عمر آن کوتاه گردد.

در اینجا اگر چراغ با هیچ مانعی برخورد نکند و تا آخرین قطره نفت آن بسوزد سپس خاموش شود به اجل حتمی خود رسیده است و اگر موانعی قبل از آن باعث خاموشی چراغ گردد مدت عمر آن را اجل غیر حتمی می‌گوئیم.

در مورد یک انسان نیز چنین است اگر تمام شرائط برای بقای او جمع گردد و موانع بر طرف شود ساختمان و استعداد او ایجاب می‌کند که مدتی طولانی - هر چند این مدت بالاخره پایان وحده دارد - عمر کند، اما ممکن است بر اثر سوء تغذیه یا مبتلا شدن به اعتیادات مختلف و یا دست زدن به خودکشی یا ارتکاب گناهان خیلی زودتر از آن مدت بمیرد، مرگ را در صورت اول اجل حتمی و در صورت دوم اجل غیر حتمی می‌نامند.

و به تعبیر دیگر اجل حتمی در صورتی است که ما به مجموع علل تامه بنگریم و اجل غیر حتمی در صورتی است که تنها مقتضیات را در نظر بگیریم.

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۵۰

با توجه به این دو نوع اجل بسیاری از مطالب روشن میشود، از جمله اینکه در روایات می‌خوانیم صله رحم عمر را زیاد و یا قطع رحم عمر را کم می‌کند (منظور از عمر و اجل در این موارد اجل غیر حتمی است).

و یا اینکه در آیهای می‌خوانیم فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون: هنگامی که اجل آنها فرا رسد نه ساعتی به عقب میافتد و نه جلو در اینجا منظور از اجل همان مرگ حتمی است.

بنابراین آیه مزبور تنها مربوط به موردی است که انسان به عمر نهائی خود رسیده است، و اما مرگهای پیشرس را به هیچ وجه شامل نمی‌شود.

و در هر صورت باید توجه داشت که هر دو اجل از ناحیه خدا تعیین می‌شود یکی بطور مطلق و دیگری به عنوان مشروط و یا معلق، درست مثل اینکه می‌گوئیم: این چراغ بعد از بیست ساعت بدون هیچ قید و شرط خاموش می‌شود و نیز می‌گوئیم اگر طوفانی بوزد بعد از دو ساعت، خاموش خواهد شد، در مورد انسان و اقوام و ملتها نیز چنین است می‌گوئیم خداوند اراده کرده است که فلان شخص یا ملت پس از فلان مقدار عمر بطور قطع از میان برود و نیز می‌گوئیم اگر ظلم و ستم و نفاق و تفرقه و سهل انگاری و تنبلی را پیشه کنند در یک سوم آن مدت از بین خواهند رفت، هر دو اجل از ناحیه خدا است یکی مطلق و دیگری مشروط.

از امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که فرمود: هما اجلان اجل محتوم و اجل موقوف: این اشاره به دو نوع اجل است، اجل حتمی و اجل مشروط و در احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده تصریح گردیده است که اجل غیر حتمی (مشروط) قابل تقدیم و تاخیر است و اجل حتمی قابل تغییر نیست (نور الثقلین جلد اول صفحه ۵۰۴).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۵۱

آیه ۳

آیه و ترجمه

و هو الله فی السموت و فی الارض یعلم سرکم و جهرکم و یعلم ماتکسبون  
ترجمه :

۳ - او است خداوند در آسمانها و در زمین، پنهان و آشکار شما را می‌داند و از آنچه (انجام می‌دهید و) به دست می‌آورید با خبر است.

تفسیر:

در این آیه برای تکمیل بحث گذشته در زمینه توحید و یگانگی خدا و پاسخ گفتن به کسانی که برای هر دستهای از موجودات خدائی قائلند و می‌گویند خدای باران، خدای جنگ، خدای صلح، خدای آسمان و مانند آن چنین می‌گویند: او است خداوندی که الوهیتش بر تمام آسمانها و زمین حکومت می‌کند (و هو الله فی السماوات و فی الارض) (۱).  
یعنی با توجه به اینکه خالق همه چیز او است، مدبر و اداره کننده همه نیز او میباشد. - زیرا حتی مشرکان جاهلیت خالق و آفریدگار را «الله» میدانستند ولی تدبیر و تصرف را برای بتها قائل بودند.



آیه به آنها پاسخ میدهد: کسی که خالق است، تدبیر و تصرف در همه جانیز به دست او است. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که خداوند در همه جا حاضر است، در آسمانها و در زمین و جایی از او خالی نیست، نه اینکه جسم باشد و مکان داشته

---

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۵۲

باشد بلکه احاطه به همه مکانها دارد. بدیهی است کسی که در همه جاحکومت می کند و تدبیر همه چیز بدست او است و در همه جا حضور دارد، تمام اسرار و نهانیها را میداند، و لذا در جمله بعد می گوید: چنین پروردگاری پنهان و آشکار شما را میداند و نیز از آنچه انجام میدهید باخبر است (یعلم سرکم و جهرکم و یعلم ما تکسبون).

ممکن است گفته شود سر و جهر در آیه اعمال انسانها و نیات آنها را نیز شامل میشود، بنابراین نیازی به ذکر ما تکسبون (انجام میدهید) نیست. ولی باید توجه داشت که کسب به معنی نتیجه های عمل و حالات روحی حاصل از اعمال خوب و بد است، یعنی او هم از اعمال و نیات شما با خبر است، و هم از اثراتی که این اعمال در روح شما میگذارد، و در هر حال ذکر این جمله برای تاکید در مورد اعمال انسانها است.

#### آیه ۴ - ۵

#### آیه و ترجمه

و ما تاتیههم من ءایة من ءایت ربهم الا کانوا عنها معرضین ۴ فقد کذبوا بالحق لما جاءهم فسوف یاتیههم ءانبؤا ما کانوا به یتستهزءون  
ترجمه :

۴ - هیچ نشانه و آیهای از آیات پروردگارشان به آنها نمیرسد مگر اینکه از آن روی میگردانند !.

۵ - آنان حق را هنگامی که سراغشان آمد، انکار کردند ولی به زودی خبر آنچه را به باد مسخره گرفتند به آنان میرسد (و از نتایج کار خود آگاه می شوند).

#### تفسیر:

گفتیم در سوره انعام روی سخن بیشتر با مشرکان است، و قرآن به انواع

---

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۵۳

وسائل برای بیداری و آگاهی آنها متوسل میشود، این آیه و آیات فراوانی که



بعد از آن می‌آید در تعقیب همین موضوع است. در این آیه به روح لجاجت و بیاعتنائی و تکبر مشرکان در برابر حق و نشانه‌های خدا اشاره کرده، می‌گوید: آنها چنان لجوج و بی‌اعتنا هستند که هر نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگار را میبینند، فوراً از آن روی برمی‌گردانند. (و ما تاتیههم من آیه من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین)

یعنی ابتدائی‌ترین شرط هدایت و راهیابی که تحقیق و جستجوگری است در آنها وجود ندارد، نه تنها شور و عشق یافتن حق در وجود آنان نیست که همانند تشنگانی که به دنبال آب میدوند در جستجوی حق باشند، بلکه اگر چشمه آبی زلال بر در خانه آنها بجوشد صورت از آن برگردانده و اصلاً به آن نگاه نمی‌کنند، حتی اگر این آیات از طرف پروردگار آنها باشد (ربهم) و به منظور تربیت و و تکامل خود آنها نازل گردد!

این روحیه منحصر به دوران جاهلیت و مشرکان عرب نبوده، الان هم بسیاری را میبینیم که در یک عمر شصت ساله حتی، زحمت یکساعت تحقیق و جستجو در باره خدا و مذهب به خود نمی‌دهند، سهل است اگر کتاب و نوشته‌های در این زمینه به دست آنها بیفتد به آن نگاه نمیکنند، و اگر کسی با آنها در این باره سخن گوید، گوش فرا نمیدهند، اینها جاهلان لجوج و بیخبری هستند که ممکن است گاهی در کسوت دانشمند ظاهر شوند!

سپس به نتیجه این عمل آنها اشاره کرده و می‌گوید: نتیجه این شد که آنها حق را به هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند در حالی که اگر در آیات و نشانه‌های پروردگار دقت می‌نمودند، حق را بخوبی میدیدند و می‌شناختند

---

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۵۴

و باور می‌کردند (فقد کذبوا بالحق لما جائهم).  
«و نتیجه این تکذیب را بزودی دریافت خواهند داشت، و خبر آنچه را بباد مسخره گرفتند به آنها می‌رسد» (فسوف یاتیههم انباء ما کانوا به یستهزئون)  
در دو آیه فوق در حقیقت اشاره به سه مرحله از کفر شده که مرحله به مرحله تشدید میگردد، نخست مرحله اعراض و روی گردانیدن، سپس مرحله تکذیب و بعداً مرحله استهزاء و مسخره کردن حقایق و آیات خدا.  
این امر نشان که انسان در طریق کفر در یک مرحله متوقف نمیشود بلکه هر چه پیش می‌رود بر شدت انکار و عداوت و دشمنی با حق و بیگانگی از خدا

می افزاید.

منظور از تهدید که در آخر آیه ذکر شده، این است که در آینده دور یا نزدیک عواقب شوم بی ایمانی دامن آنها را در دنیا و آخرت خواهد گرفت، آیات بعد نیز شاهد این تفسیر است.

آیه ۶

آیه و ترجمه

اَلَمْ يَرَوْا كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكْنَهُمْ فِي الْاَرْضِ مَا لَمْ يَمُكِّنْ لَكُمْ وَاَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْاَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَاهْلَكْنَهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ اٰنْشَانَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ۚ اٰخِرِينَ  
ترجمه :

۶ - آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟! اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند و) قدرتهائی به آنها دادیم که به شما ندادیم، بارانهای پی در پی بر آنها فرستادیم و نهرها از زیر (آبادیهای) آنها جاری ساختیم (اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند) آنها را به خاطر گناهانشان نابود  
تفسیر نمونه جلد ۵

ساختیم و جمعیت دیگری بعد از آنان بوجود آوردیم

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۵۵

تفسیر:

سرنوشت طغیانگران

از این آیه به بعد، قرآن یک برنامه تربیتی مرحله به مرحله را، برای بیدار ساختن بت پرستان و مشرکان - به تناسب انگیزه‌های مختلف شرک و بت پرستی - عرضه میکند، نخست برای کوبیدن عامل غرور که یکی از عوامل مهم طغیان و سرکشی و انحراف است، دست به کار شده و بایادآوری وضع اقوام گذشته و سرانجام دردناک آنها، به این افراد، که پرده غرور بر چشمانشان افتاده است هشدار می دهد و می گوید: آیا اینها مشاهده نکردند چه اقوامی را پیش از آنها هلاک کردیم، اقوامی که امکاناتی در روی زمین در اختیار آنها گذاشتیم که در اختیار شما گذاشتیم

(اَلَمْ يَرَوْا كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكْنَاهُمْ فِي الْاَرْضِ مَا لَمْ يَمُكِّنْ لَكُمْ).  
از جمله اینکه بارانهای پر برکت و پشت سر هم برای آنها فرستادیم (وارسلنا

السما علیهم مدرارا). (۱)

و دیگر اینکه نهرهای آب جاری را از زیر آبادیهای آنها و در دسترس آنها جاری ساختیم (و جعلنا الانهار تجری من تحتهم). اما به هنگامی که راه طغیان را پیش گرفتند، هیچیک از این امکانات نتوانست آنها را از کیفر الهی بر کنار دارد و ما آنها را به خاطر گناهانشان نابود کردیم (فاهلکناهم بذنوبهم).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۵۶

و بعد از آنها اقوام دیگری روی کار آوردیم (و انشانا من بعدهم قرنا آخرین). آیا نباید مطالعه حال گذشتگان برای آنها سرمشقی بشود؟! و از خواب غفلت بیدار، و از مستی غرور هشیار گردند، آیا خداوندی که درباره گذشتگان چنین عمل کرد توانائی ندارد همان برنامه را نیز درباره اینها اجرا کند؟! در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱ - قرن، گرچه معمولاً به معنی یک زمان طولانی (صد سال یا هفتاد سال یا سی سال) آمده است، ولی گاهی - همانطور که اهل لغت تصریح کرده اند - به قوم و جمعیتی که در یک زمان قرار دارند گفته (اصولاً قرن از ماده اقتران و به معنی نزدیکی است و چون اهل عصر واحد و زمانهای متقارب به هم نزدیکند به آنها، و هم به زمان آنها قرن گفته میشود).

۲ - در آیات قرآن مکرر به این موضوع اشاره شده که امکانات فراوان مادی باعث غرور و غفلت افراد کم ظرفیت میشود، زیرا با داشتن اینها خود را بینیا از پروردگار می پندارند، غافل از اینکه اگر لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه کمک و امداد الهی به آنها نرسد، نابود و خاموش میگردند چنانکه میخوانیم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی: انسان طغیان می کند هنگامی که خود را بینیا پندارد.

۳ - این هشدار مخصوص بت پرستان نیست، هم امروز قرآن نیز به دنیای ثروتمند ماشینی که بر اثر فراهم بودن امکانات زندگی از باده غرور سر مست شده، هشدار می دهد که وضع گذشتگان را فراموش نکنید که چگونه بر اثر عامل گناه، همه چیز را از دست دادند، شما هم باروشن شدن جرقه آتش یک جنگ جهانی دیگر ممکن است همه چیز را از دست بدهید و به دوران قبل از تمدن

---

صنعتی خود باز گردید، توجه داشته باشید که عامل بدبختی آنها چیزی جز گناه و ظلم و ستم و بیدادگری و عدم ایمان نبوده همین عامل در جامعه شما نیز آشکار شده است.

براستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر، و ملوک سبا، و سلاطین کلدان و آشور، و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانه‌ای و ناز و نعمت بی‌حساب، و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را در هم پیچید برای همه کس و برای همه ما درس عبرتی است بزرگ و آشکار.

آیه ۷

آیه و ترجمه

و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهیم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین  
ترجمه :

۷ - و اگر نامه‌ای بر روی صفحه‌ای بر آنها نازل کنیم و (علاوه بر دیدن) آن را با دسته‌های خود لمس کنند باز کافران می‌گویند این چیزی جز یک سحر آشکار نیست!

تفسیر:

آخرین درجه لجاجت

دیگر از عوامل انحراف آنها تکبر و لجاجت است که در این آیه اشاره به آن شده، زیرا افراد متکبر معمولاً مردم لجوجی هستند، چون تکبر به آنها اجازه تسلیم در برابر حق را نمیدهد و همین سبب می‌شود که به اصطلاح روی دنده لج بیفتند و هر دلیل روشن و برهان واضحی را به نحوی انکار کنند هر چند تا سر حد انکار بدیهیات پیش رود!، همانطور که بارها با چشم خود این موضوع را در میان افراد متکبر و خود خواه دیده‌ایم

قرآن در اینجا اشاره به تقاضای جمعی از بت پرستان (که می‌گویند این اشخاص نضر بن حارث و عبد الله بن ابی امیه و نوفل بن خوید بودند که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند ما تنها در صورتی ایمان می‌آوریم

که نامهای از طرف خداوند با چهار فرشته بر ما نازل کنی!!) کرده و می‌گوید: اگر همانطور که آنها تقاضا کردند، نوشته‌های بر صفحه‌های از کاغذ و مانند آن بر تو نازل کنیم، و علاوه بر مشاهده کردن، بادت خود نیز آن را لمس کنند باز می‌گویند: این یک سحر آشکار است! (و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الاسحر مبین). یعنی دائره لجاجت آنها تا حدی توسعه یافته که روشنترین محسوسات را یعنی آنچه با مشاهده و لمس درک میشود، انکار میکنند و به بهانه سحر از تسلیم شدن در برابر آن سر باز می‌زنند، در حالی که در زندگی روزانه خود برای اثبات واقعیتها به یک دهم از این نشانه‌ها نیز قناعت میکنند و آن را قطعی و مسلم میدانند! و این نیست مگر به خاطر خود خواهی و تکبر و لجاجت سختی که بر روح آنها سایه افکنده.

ضمناً باید توجه داشت که قرطاس به معنی هر چیزی است که روی آن می‌نویسند اعم از کاغذ و پوست و الواح، و اگر امروز قرطاس را فقط به کاغذ می‌گویند برای این است که کاغذ متداولترین چیزی است که روی آن نوشته می‌شود.

#### تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۵۹

آیه ۸ - ۱۰

آیه و ترجمه

۸ و قالوا لو لا انزل علیه ملک و لو انزلنا ملکا لقضى الامر ثم لا ينظرون  
 ۹ و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون  
 ۱۰ و لقد استهزئ برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزءون

ترجمه :

۸ - گفتند چرا فرشته‌های بر او نازل نشده (تا او را در دعوت مردم به سوی خدا همراهی کند) ولی اگر فرشته‌های بفرستیم (و موضوع جنبه حسی و شهود پیدا کند) کار تمام می‌شود (و اگر مخالفت کنند) دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد (و همگی هلاک می‌گردند).

۹ - و اگر او را فرشته قرار می‌دادیم حتماً وی را به صورت انسانی درمی‌آوردیم باز (به پندار آنان) کار را بر آنها مشتبه می‌ساختیم همانطور که آنها کار را بر دیگران مشتبه می‌سازند!

۱۰ - (با این حال نگران نباش) جمعی از پیامبران پیش از تو را به باداستهزا گرفتند اما سرانجام آنچه را مسخره میکردند دامانشان را گرفت (و عذاب الهی بر آنها نازل شد).

تفسیر:

بهانه جوئی ها

یکی دیگر از عوامل کفر و انکار بهانه جوئی است، گرچه بهانه جوئی معلول عوامل دیگر از جمله تکبر و خود خواهی میباشد ولی تدریجابه

---

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۶۰

یک روحیه منفی در می آید و خود یک عامل برای عدم تسلیم در برابر حق میگردد.

از جمله بهانه جوئیهای که مشرکان در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند و در چندین آیه از قرآن به آن اشاره شده و در آیه مورد بحث نیز آمده است این است که آنها میگفتند چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به تنهایی به این ماموریت بزرگ دست زده است؟ چرا موجودی از غیر جنس بشر و از جنس فرشتگان او را در این ماموریت همراهی نمی کند؟ مگر میتواند انسانی که از جنس ما است به تنهایی بار رسالت را بر دوش کشد؟ (و قالوا لو لا انزل علیه ملک).

در حالی که با وجود دلایل روشن و آیات بینات بر نبوت او جایی برای این بهانه جوئیها نیست، به علاوه فرشته نه قدرتی بالاتر از انسان دارد و نه آمادگی و استعدادی برای رسالت، بیش از او، بلکه به مراتب انسان از او آماده تر است. قرآن با دو جمله که هر کدام استدلالی را در بر دارد به آنها پاسخ می گوید: نخست اینکه اگر فرشتهای نازل شود، و سپس آنها ایمان نیاورند، به حیات همه آنان خاتمه داده خواهد شد (و لو انزلنا ملکا لقضى الامر ثم لا ينظرون).

اما چرا با آمدن فرشته و همراهی او با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) منکران گرفتار مرگ و هلاکت میشوند؟ دلیل آن همان چیزی است که در چند آیه قبل به آن اشاره شد که اگر نبوت جنبه شهود و حسی پیدا کند، یعنی با آمدن فرشته، غیب تبدیل به شهود گردد و همه چیز را با چشم ببینند آخرین مرحله اتمام حجت شده است، چون دلیلی بالاتر از این تصور نمیشود، با این حال اگر کسی مخالفت کند کیفر و مجازات او قطعی خواهد بود، ولی

خداوند به خاطر لطف و مرحمت بر بندگان برای اینکه فرصتی برای تجدید نظر داشته باشند این کار را نمیکند مگر در موارد خاصی که میداند طرف، آمادگی کامل و استعداد پذیرش دارد، یا در مواردی که طرف مستحق نابودی است، یعنی اعمالی انجام داده است که استحقاق مجازات

---

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه: ۱۶۱

الهی را دارد، در این موقع به تقاضای او ترتیب اثر داده و به هنگامی که قبول نکرد فرمان نابودی او صادر می‌گردد.

پاسخ دوم اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مقتضای مقام رهبری و عهده‌دار بودن امر تربیت مردم و سرمشق عملی به آنها دادن لازم است از جنس خود مردم و همرنگ و هم صفات آنها و تمام غرائز و صفات انسان در او وجود داشته باشد، زیرا فرشته علاوه بر اینکه برای بشر قابل رؤیت نیست. نمیتواند سرمشق عملی برای او گردد، چون نه از نیازها و دردهای او آگاه است و نه به وضع غرائز و خواسته‌های او آشناست، و به همین دلیل رهبری او نسبت به موجودی که از هر جهت باوی فرق دارد کاملاً نارسا خواهد بود.

لذا قرآن در جواب دوم میگوید اگر ما او را فرشته قرار میدادیم و به پیشنهاد آنها عمل میکردیم، باز لازم بود تمام صفات انسان را در او ایجاد کنیم، و او را به صورت و سیرت مردی قرار دهیم (و لو جعلناه ملکاً الجعلناه رجلاً). (۱)

از آنچه گفتیم روشن میشود، که منظور از جمله «لجعلناه رجلاً» این نیست که فقط شکل انسان به او میدهیم که بعضی از مفسران پنداشته‌اند، بلکه منظور این است که او را از نظر ظاهر و باطن به صفات انسان قرار میدهیم. سپس نتیجه میگیرد که با این حال همان ایرادات سابق را بر ما تکرار می‌کردند که چرا به انسانی مأموریت رهبری داده‌ای و چهره حقیقت را بر ما پوشانیده‌ای (و للبسنا علیهم ما یلبسون).

لبس (بر وزن درس) به معنی پرده‌پوشی و اشتباه کاری است، و لبس (بر وزن قفل) به معنی پوشیدن لباس است (ماضی اول لبس بر وزن ضرب و ماضی دوم لبس

---

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۶۲

بر وزن حسب می‌باشد) و روشن است که در آیه معنی اول اراده شده است، یعنی اگر فرشته‌ای می‌فرستادیم باید به صورت و سیرت انسانی باشد و در این



موقع به عقیده آنها ما مردم را به اشتباه و خطا انداخته بودیم و همان نسبت‌های سابق را بر ما تکرار می‌کردند، همانطور که خود آنها افراد نادان و بیخبر را به اشتباه و خطا می‌افکنند و چهره حقیقت را بر آنها می‌پوشانند - بنابراین نسبت لبس و پرده پوشی به خدا از زاویه دید آنها است.

در پایان خداوند به پیامبرش دلداری می‌دهد و میگوید از مخالفت و لجاجت و سرسختی آنها نگران نباش، زیرا جمعی از پیامبران پیش از تو را نیز بباد استهزاء و مسخره گرفتند اما سرانجام آنچه را، مسخره می‌کردند، دامانشان را گرفت و عذاب الهی بر آنها نازل شد (و لقد استهزء برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزئون).

در حقیقت این آیه هم مایه تسلی خاطری است برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در راه خود کمترین تزلزلی در اراده‌اش واقع نشود و هم تهدیدی است برای مخالفان لجوج که به عواقب شوم و دردناک کار خود بیندیشند.

← بعد

↑ غریت

→ قبل